

۹۳۴

بازگشت

کوچه همان کوچه است و شهر همان شهر
کوه همان، کوهسار و نهر همان نهر
بیشه همان جا و زنده رود همانجا
گنبد و گلدسته و مناره‌ی زیبا
هست همان سان حماسه‌ی ابدیت.

بر در و دیوارها هزار شعار است
شهر پس از انقلاب گرم به کار است
شهر هنرمند، شهر صنعت و ییکار
شهر گرفتار فقر و ثروت بسیار.
خنده‌ی فیروزه‌ها و رقص طلاها
بر درِ دکان و در هیاهوی بازار.
تازه تر از باغ‌های صبح بهاران
باغ گل‌قالی است و نقش قلمکار
میوه فراوان کنار کوچه و میدان
چشم‌پُر از بهت بچه‌های گرسنه
بوی دل‌انگیز نان تازه‌ی خوشرنگ
ساحل زاینده رود و جمع جوانان
هی خبر از جبهه‌ها و هی خبر از جنگ
جنگ که نابود باد روحش و نامش
این همه خون و خرابه باد حرامش!
باز چراغان شود بیاد شهیدان
پنجره‌ها، دکه‌ها، کنار خیابان.

سازد حرف کرد

يك سو آوارگان جنگ تبهكار
 يك سو مردان دل سپرده به بيكار
 در ره حفظ وطن تنگ بدوشند
 عازم و عاصی و خشمگين و خموشند.

طرح پُر افسون شهر و پرتو مهتاب
 رود همان رود و آب رود نه آن آب
 دخترک نوجوان شهر کجا رفت؟
 سوخت و شد دود و دود او به هوا رفت
 يا که چو مرغی از آشیانه پرید او
 رفت و دگر روی آشیانه ندید او
 يا که پس از سال های دوری و پرواز
 آمده اکنون بسوی لانه ی خود، باز؟

پرسه زنم کو به کو و خانه به خانه
 از همه گیرم سراغ گمشده ام را
 گویند او بود، شادی دل ما بود.
 سایه ی آن دختر جوان همه جا هست
 گه سر آن کوه، و گه به ساحل این رود
 می دود او با شتاب، اینجا، آنجا،
 می رود او جستجو کنان سوی فردا.

دخترک نوجوان شهر، کجائی؟
 پیش بیا، ما دو آشنای هم هستیم
 همره و هم روح و هم نوای هم هستیم
 سرخی روی تو چین چهره ی من شد

۹۳۷

دیدن یار و دیار آرزویم بود
شکر گزارم که زنده ماندم و دیدم
با همه دیری به آرزوم رسیدم.
اینک آغاز هستی من و شعرم
رشد و شکوفائی نهال امیدم.

اصفهان ۱۳۶۰

عمر من و تو فدای عشق وطن شد.
 وه که چه خرسند و سربلندم از این کار

دوره‌ی تاراج و تاج، گزمه‌ی مکار،
 خواست که برگردم و چو بنده شوم من
 نزد وطن، خوار و سر فکنده شوم من
 گوش نکردم به حرف پُر خطر او
 تا نشوم دود و دوده‌ی شر او.
 درد وطن ماند و رستگاری وجدان
 با دل پُر اشتیاق و دیده‌ی بیدار
 گر چه همه عمر من به رنج سفر رفت
 هیچ نکویم که عمر رفته هدر رفت.

خوب برو دخترم، خدات نکهدار.
 من به که گویم برو؟
 تو دیر زمانی است
 رفته‌ای و هیچ گاه باز نگردی.
 آی جوانی، جوانه‌ای که شکفتی
 در پسرانم که میوه‌های من استند
 رفتی و من می‌روم، چه جای تاسف؟
 این همه جان جوان چو جای من استند
 بوده چنین تا که بوده است زمانه:
 جا به گل و میوه داده است جوانه.

باز من و آسمان صاف صفاهان.
 این همه چشم پُر انتظار درخشان.